

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مروری بر جلسات گذشته:

بحث ما درباره ی جریان استصحاب در احکام کلی بود. عرض کردیم که محقق خوئی فرموده اند که یک جعل داریم که در آن، حکم الهی به یک موضوع مفروضه ای تعلق می گیرد. مثلاً شارع مقدس اسلام، قصاص را برای قتل جعل می کند. این جعل است. بعد می گویند اگر کسی در این جعل شک کند باید استصحاب بقاء جعل کند که اشمس اصالة عدم نسخ است. که اتفاقاً در بحث اصولمان، بحث ما سر همین است. بعداً می بینید که ایشان استصحاب عدم نسخ را قبول ندارد و به سخن محقق استرآبادی اشکال می کند. ولی بالاخره اگر جعلی وجود داشت و شما یک حکمی را سر یک موضوع مفروضی بردید و مثلاً گفتید قتل، حکم قصاص دارد، این قصاص بر یک موضوع مفروضی جعل می شود. این جعل، حکمی است که شارع مقدس اسلام جعل کرده است. یا مثلاً حکم وجوب حج را بر موضوعی به نام مستطیع جعل کرده است. این جعل هم متوقف بر این نیست که موضوع در خارج محقق شود. پس یک مرحله ی جعل داریم که تکلیفش معلوم است. اگر هم در آن شک کردیم - بنا بر نظر آقایانی که استصحابی هستند - استصحاب بقاء جعل می کنیم اما اگر ما - محقق خوئی -

باشیم به عمومات تمسک می کنیم. مثل اجماع یا مثل حدیث "حلالٌ محمدٍ...". به قول ایشان به نتیجه ی استصحاب تمسک می کنیم و إلا زیر بار خود استصحاب که نمی روند.

اما از جعل و بقاء جعل – که محل اشکال ایشان در مساله ی استصحاب نسخ است و ما در بحث اصولمان به مناسبت قضایای حقیقیه و خارجییه با آن کار می کنیم – که بگذریم یک مجعول هم داریم. مجعول یعنی حکم فعلی باعث و زاجر، یک حکمی که زنده است و باعثیت و زاجریت دارد، چون موضوعش تحقق پیدا کرده است. در این حالت اگر ما شک کردیم منشاء شک ما یا اشتباه امور خارجییه است که شبهه ی موضوعیه می شود و مشکلی در آن نداریم.

یا این که منشاء شک ما این است که نمی دانیم سعه ی دائره ی این مجعول چه قدر است. ایشان مثال می زند به این که شارع حکمی به نام حرمت وطئ زن حائضه دارد. من درباره ی وطئ این زن حائضه حکمی دارم و موضوع هم محقق شده است و بنابراین حکم فعلی و زنده است. حالا شک می کنیم – تعبیر قشنگی هم دارند. تعبیر ایشان هم شواهد آن بحث اصولمان است – ایشان می گوید شک من به این بر می گردد که نمی دانم آیا حرمت را برای خود حیض جعل کرده اند و این زن به خاطر حیضش حرمت وطئ دارد یا این که موضوع حرمت، وجود دم است؟ نمی دانیم. لذا ایشان می گوید شک در سعه و ضیق مجعول، در واقع شک در موضوع است. موضوع هم یعنی معروض مستصحب. حرمت، مستصحب است اما موضوعش را نمی دانم. موضوعش یان زنی است که حیض دیده است یعنی این مرأه به قید این که حائض است و طئش محرم است؟ یا این که معروض مستصحب، وجود دم است. لذا در سعه ی دائره ی مجعول شک هستیم.

ثمره ی این مطلب این است که وقتی انقطاع حیض حاصل شد، قبل از اغتسال هنوز پاک از دم نیست. به اصطلاح آن دم حیض را نشسته است. اگر موضوع حیض است که تکلیف معلوم است و اگر موضوع وجود دم است که باز هم تکلیف معلوم است. ایشان می گوید این شبهه، شبهه ی حکمیه است.

در این موارد که شبهه ی حکمیه مطرح است - ایشان می فرماید - باید ببینیم که آیا زمان مفرد است یا زمان ظرف است؟ ایشان خیلی خوب با عبارات شیخ کار می کند. آخوند می گفت یا عرفی می بینید و یا عقلی می بینید. شیخ می گفتند زمان یا مفرد است و یا ظرف است. عبارات شیخ هم روان تر است. یعنی ما عرفی هم که ببینیم گاهی اوقات عرف زمان را قیدیت می دهد یعنی مفردش می کند. لذا شیخ خودش را از بحث عرف و عقل رها کرده و سراغ این رفته است که آیا زمان قیدیت دارد یا ظرفیت دارد. و البته طبیعی این با نظر عرف درست است و إلا با نظر عقل همیشه قیدیت دارد. آقای خوئی می فرماید اگر این جا من زمان را مفرد دیدم استصحاب جاری نیست. پیش همه هم جاری نیست. شیخ و آخوند هم قبول دارند که جاری نیست. چون موضوع عوض می شود. اگر زمان این جا مفرد باشد به چه معناست؟ یعنی آن فرد محرّم، مرأه ی حائضه بوده است که تا زمان انقطاع دم - یعنی اتمام حیض - موضوع حرمت بوده است. زمان مفرد است و می گوید این زن دیگر آن زن نیست. این زن دیگر حائض نیست. دم وقتی منقطع شد دیگر عنوان حیض این جا صدق نمی کند. چون زمان مفرد است حرمت به زنی می خورد که دمش منقطع نشده باشد. حالا زنی که دمش منقطع شده است ولی غسل نکرده است دیگر همان زن نیست. ایشان می فرماید این جا عرفی هم که ببینید

زمان را مفرد می بینید و لذا قطعاً استصحاب جاری نمی شود. چون این فردی که حکم حرمت را داشت غیر از این فردی است که الان مشکوک است و نمی شود حکم را از موضوعی به موضوع دیگر اسراء داد.

خود ادبیات آقای خوئی کاملاً تأیید می کند که همه قبول دارند که در مساله ی موضوع، معروض مستصحب محل بحث است. هیچ شک و شبهه ای این جا نیست. ما هم بعداً به آقای خوئی می گوئیم خب این معروض مستصحب، موضوع است. شما چطوری این را در موضوع برده اید و جعل و مجعول از آن در آورده اید؟!

علی ای حال، آقای خوئی می گوید قطعاً اگر زمان مفرد باشد حق با شیخ و آخوند و فاضل است و دیگر نمی توانیم استصحاب بقاء مجعول کنیم. نمی توانیم حکم را استصحاب کنیم. چون این موضوع غیر از آن موضوع است.

اما اگر ما زمان را مفرد ندیدیم بلکه ظرف دیدیم. ایشان می گوید مثل بحثمان در معاظاة. مثال اول ایشان الماء المتمم کراً است و بعد معاظاة را مثال می زند. ولی من هر دو تایش را می گویم.

تمثیل به ماء متمم در بیانات محقق خوئی:

ماء متمم کراً یعنی این که یک آب قلیلی بوده است که شارع بر آن جعل نجاست کرده است و گفته است که این ماء ملاقی با نجاست، نجس است. حالا این نجاست تا زمانی ادامه دارد که تتمیم به کراً

تحقق پیدا کند؟ آیا تتمیم به کرّ، حکم نجاست را بر می دارد؟ مثلاً یک یا دو روز بعد، آن قدر آب به آن آب قلیل اضافه کردند که به مقدار کرّ رسید. من شک می کنم که آیا کماکان نجاستش باقی است؟ وقتی در بقاء نجاست این الماء المتمم کرّاً شک می کنم، وقتی نگاه می کنم، می بینم که زمان این جا مفرد نیست بلکه ظرف است. عرف می گوید این ماء همان ماء است. مثل آن مثال مرأه نیست که بگوید این مرأه همان مرأه است. عرف می گوید آن مرأه حائض بود ولی این دیگر حائض نیست. از زمان انقطاع دم، کأن زمان مفردیتی دارد. اما این جا، عرف می گوید این ماء همان ماء است. آقای خوئی می گوید این جا دیگر زمان ظرف است. زمان که ظرف شد، آقای خوئی می گوید استصحاب قطعاً جاری است. موضوع واحد است. آن موقع قلت و کثرت حالات موضوع می شود. این قلیل بود حالا کثیر است. وقتی قلت و کثرت حالات موضوع شدند و موضوع واحد شد، استصحاب جاری است. لذا می گوید من با شیخ و آخوند همراه هستم و کسی به من اشکال نکند.

تمثیل به معاطاة در بیانات محقق خوئی:

در معاطاة هم همین طور است. یک تعاطی ای واقع شد. شارع برای این تعاطی، جعل ملکیت می کند و می گوید آخذ مالک است حالا چه بایع باشد و چه مشتری باشد. حالا من نمی دانم این جعل ملکیتی که شارع انجام داد، آیا تا زمان رجوع است یا استمرار دارد؟ حالا وقتی یک نفر رجوع کرد، آیا این زمان رجوع، مفرد است؟ آقای خوئی می گوید انصافاً این جا زمان مفرد نیست. این ملک

همان ملک است. این جا مثل الماء المتمم کراً است و زمان ظرف است. وقتی زمان ظرف شد، من در مساله ی معاطاة باید استصحاب بقاء ملکیت کنم. تعبیر ایشان هم این است:

و کذا الملكية و الزوجية و نحوهما فإذا شككنا في بقاء الملكية بعد رجوع أحد المتبايعين في المعاطاة فباعتبار المجعول و هي الملكية يجرى استصحاب بقاء الملكية...

این جا قطعاً زمان مفرد نیست و ظرف است. لذا این ملکیت باقی است. جعل ملکیت بر این مال شد. این مال، همان مال است و این ملکیت هم همان ملکیت است. این مال را شما مالک بودید الان هم مالک هستید. قضیه ی متیقنه ی شما ملکیت این مال است و قضیه ی مشکوکه ی شما هم ملکیت همین مال است. تفاوتی که به وجود آمده است در حالت - یعنی در رجوع - است. قبلاً رجوعی نبود ولی الان رجوعی هست. این ها حالات هستند و تاثیری ندارند لذا شما استصحاب بقاء ملکیت کنید. آقای خوئی می گوید من این جا با شما هستم.

تعارض استصحاب بقاء مجعول با استصحاب عدم جعل در شبهات حکمیه از دیدگاه محقق خوئی:

پس حرف ایشان در مقابل شیخ و آخوند چیست؟

ایشان می گوید همان جا که استصحاب وجودی جاری است یعنی زمان ظرف است، من شک دیگری در جعل دارم. می گوید فرق حرف من با حرف فاضل این است که من در جعل اشکال دارم و در

مجعول مشکلی ندارم. شما در مجعول استصحاب کنید. در فضای ظرفیت زمان و عدم مفردیت زمان، استصحاب مجعول درست است. شما می توانید استصحاب بقاء ملکیت این سلعة را در معاظاة جاری کنید. اما یک مشکلی در جعل داریم و آن این که قبل از اسلام که برای آن ماء قلیل جعل نجاست نکرده بودند. الان که اسلام آمد جعلی اتفاق افتاده است. من نمی دانم که در این جعل، نجاست برای ماء قلیل تا زمان تتمیم است؟ یا این نجاست برای ماء قلیل إلى الأبد حتی بعد از تتمیم است؟ دَوْران جعل بین اقل و اکثر است. اقلش این است که این نجاست برای این ماء قلیل، قبل از تتمیم مسلماً جعل شده است. وقتی دَوْران امر بین اقل و اکثر برقرار شد، یعنی جعل نجاست برای این ماء تا زمان تتمیم - که این اقل است - یا جعل نجاست برای این ماء إلى الأبد - که اکثر است - محقق می شود. جعل به اقل خورده است و هیچ مشکلی ندارد. در اکثرش اصل، عدم جعل است. وقتی در اکثر، اصل، عدم جعل است آن موقع من در اضافه ی بر آن اقل که شک می کنم می گویم اصل، عدم جعل است. اگر اصل، عدم جعل شد، آن موقع انتفاء مجعول از باب انتفاء جعل است. شما یک بقاء مجعول دارید که استصحابش کرده اید و مشکلی هم نداشتید. یک اصالت عدم جعل دارید، به خاطر این که در اصل جعل بین الأقل و الأكثر شک هستید. اقل را که متیقن است کنار می گذارید در بقیه اش شک هستید و می گوید اصل، عدم جعل است. محقق خوئی می گوید اشکال من این جا این است که شما تعارض دو فرد از استصحاب را دارید. یکی استصحاب بقاء مجعول است و یکی هم استصحاب عدم جعل است.

در معاظاة هم همین طور است. می گوئید قبلاً جعلی برای این که این آقا مالک است صورت نگرفته بود. قبل از اسلام یا قبل از شرائع یا هر طور دیگر که خواستید عدم را درست کنید. علی ای حال جعلی صورت نگرفته بود. حالا می دانید که یک جعلی اتفاق افتاده است. نمی دانید که این جعل ملکیت برای این کتاب، به مقدار اقل - یعنی تا زمان رجوع - است، یا این که جعل ملکیت حتی بعد از رجوع هم هست. اگر جعل ملکیت به مقدار اقل باشد و شما هم اقل را مسلم دانستید، آن موقع در اکثر، اصالت عدم جعل جاری است. یعنی جعلی نبوده است و کماکان هم نیست. وقتی جعلی نبوده و کماکان هم نیست، آن موقع تعارضی بین عدم جعل و بقاء مجعول حاصل می شود و استصحاب از کار می افتد. لذا محقق خوئی می گوید من قائل به عدم حجیت استصحاب در شبهات حکمیه هستم به خاطر این که همیشه در استصحاب در شبهات حکمیه، تعارض بین عدم جعل و بقاء مجعول وجود دارد.

عدم تعارض استصحابین در شبهات موضوعیه:

سوال می کنیم که آیا در شبهه ی موضوعیه هم همین طور است؟ می گویند خیر! من در شبهه ی موضوعیه مشکلی در جعل و مجعول ندارم. آن جا مشکل ناشی از اشتباه امور خارجی است. لذا ایشان خیلی فنی حرف می زند. می گوید اما وقتی در شبهه ی موضوعیه هستید در جعل مشکلی ندارید. می دانید جعل چیست. می دانید مجعول چیست. حالا اشتباه امور خارجی پیش می آید خوب بیاید! لذا ایشان می گوید حرفی که ما می زنیم فقط شبهه ی حکمیه را خراب می کند.

تصریح هم می کنند:

فتلخص مما ذكرنا أنه لا مجال لجريان الاستصحاب في الشبهات الحكمية...

چرا؟ چون امر دائر بین عدم جعل و بقاء مجعول است. دو فرد از استصحاب تعارض می کنند و تساقط می کنند.

فباعتبار المجعول و هي الملكية يجرى استصحاب بقاء الملكية و باعتبار الجعل يجرى استصحاب عدم الملكية لتامة الاركان فيهما على النحو الذي ذكرناه...

اما در شبهات موضوعیه می گوید:

بخلاف الشبهات الموضوعية لعدم الشك فيها في الجعل. إنما الشك في بقاء الموضوع الخارجي فيجرى الإستصحاب فيها بلا معارض. مثلا إذا شكنا في تحقق النوم بعد اليقين بالوضوء...

من می دانم که جعل چیست. می دانم که شارع مقدس وضو را رافع حدث نوم قرار داده است و حدث نوم را رافع طهارت مائیه قرار داده است. من که حکم را می دانم. جعل و مجعول را می دانم. سعه ی مجعول را در لسان دلیل می شناسم و هیچ مشکلی در جعل و مجعول ندارم. مشکل در شبهات موضوعیه، اشتباه امور خارجی است و در اشتباه امور خارجی، استصحاب می کنیم.

لذا به نظر محقق خوئی، استصحاب یک قاعده ی فقهی است که فقط در شبهات موضوعیه جاری می شود.

بنابراین در بحث لزوم معاطاة، ایشان می گوید استصحاب را کنار بگذارید. لذا تمام بحث هایی که آقای خوئی در فقهشان - در بحث معاطاة - کرده اند، همه اش، فرضی است.

اشاره به دو اشکال در دیدگاه محقق خوئی:

حالا ما که نمی خواهیم این جا بحث خودمان را با آقای خوئی نهائی کنیم. جایش در علم اصول است. اما معتقدیم که فرمایش ایشان ناتمام است و استصحاب در شبهات حکمیة جاری است. شاید ذیل بحث اصولی مان در باب نسخ، برگردیم و یک تذکری در این رابطه بدهیم. برگردیم و ببینیم که: اولاً اگر کسی مثل آقای خوئی بخواهد موضوع را طبیعی قرار بدهد آیا می تواند در جعل، اقل و اکثر را تصویر کند یا اقل و اکثر، فرع تعدد است؟!

ثانیاً این که ممکن است این مساله در ماء متمم - یعنی در حکم نجاست - درست باشد اما در معاطاة که یک امر عقلانی است، عدمش را چطور تصویر می کند؟ عدمش قابل تصویر نیست إلا از طریق عدم ازلی که خود ایشان به آن قائل نیستند. یعنی وحدت قضیه ی متیقنه و مشکوکه - حتی با فرض قبول مبنای آقای خوئی - در معاطاة مشکل پیدا می کند. لذا معاطاة را جدا می کنیم. اما چون این مطلب تفصیل دارد اگر بخواهم واردش بشوم طول می کشد. یک فرمایشاتی هم تلمیذ ایشان شهید بزرگوار آیت الله صدر دارند؛ لذا بگذارید سر جایش در علم اصول بحث کنیم. ولی ذیل بحث نسخ إن شاء الله یک گریز مختصری به این مطلب خواهیم زد.

علیّ ایّ حال فرمایش آقای خوئی فرمایش فنی و مرتبی است و خدا امام را رحمت کند. شاید بهترین جواب را ایشان در علم اصول به آقای خوئی داده اند. ما هم بطوله و تفصیله فرمایش آقای خوئی را توضیح دادیم تا روشن شود که ما فرمایش ایشان را فهمیده ایم. خلاصه ایشان می گوید به دلیل تعارض استصحاب بقاء مجعول با استصحاب عدم جعل، استصحاب در شبهات حکمیّه جاری نیست بلکه مصبّش در شبهات موضوعیه است و کاری هم به فرمایش فاضل نداریم. لذا ایشان می گویند اشکالاتی که شیخ و آخوند به فاضل گرفته اند به ایشان وارد است ولی به ما وارد نیست. ما می خواهیم بگوییم خیر! باز هم همین اشکالات ممکن است شما را گرفتار کند. اقلّ و اکثر شما با فرض مفردیت است. چون اگر شما جعل را به طبیعی زدید آن موقع باید ببینیم که اقلّ و اکثر اصلاً درست می شود یا نمی شود؟! یعنی این طبیعی، هم جعل و مجعول را ممکن است خراب کند و هم اقلّ و اکثر را ممکن است خراب کند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.